



بسم الله الرحمن الرحيم
دلایل حرمت صب مومن
پیش گفتار

قبل از آن که به ادامه ی روایات خاصه بپردازیم، یک طائفه ی دیگری هم از روایاتی که به طور عام می-تواند دلیل بر بحث باشد، بد نیست اضافه کنیم؛ همان طور که مستحضر هستید تمسک کردیم برای حرمت صبّ مومن و مسلم به ادله ی عقل و بعد پنج آیه از قرآن کریم و از قواعد عامه و روایات عامه به روایاتی که بر حرمت اهانت و توهین و تحقیر دلالت می کرد و روایاتی که دلالت بر حرمت ایزاء می کرد و روایاتی که دلالت بر حرمت ظلم به مردم می کرد و البته همه ی این ها تام بود، غیر از ایزاء که با بحث ما عموم و خصوص من وجه بود

دلیل بر حرمت طعن

علاوه بر این سه طائفه ی حرمت اهانت و تحقیر و حرمت ایزاء و حرمت ظلم، روایاتی هم با عنوان طعن علی المؤمن داریم که این هم جزء همان روایات عامه می شود که روایاتی مثل: طعن علی المؤمن هم در همان ابواب احکام عشرت در باب ۱۵۹ آمده، همان جلد ۸ کتاب حج ابواب احکام عشرت باب ۱۵۹ که عنوان باب را هم مرحوم حرآملی این طور دادند: باب تحریم طعن علی المؤمن و اضرار سوء له، که آن وقت راجع به این طعن علی المؤمن، طعن همان نیش زدن و لطمه زدن به دیگری با زبان است، که این هم روایاتی در این باب دارد که روایاتش را می بینید که بعضی ها معتبره مثل روایت اول معتبره، فایاکم و طعن علی المؤمنین، که این جا نهی دارد ایاکم و طعن علی المؤمنین. روایاتی دیگر هم دارد، به هر حال به روایت طعن هم می شود تمسک کرد بر این که صبّ قطعاً همه ی موارد صبّ که یک نوع طعن و نیش زدن و لطمه زدن به دیگری است مشمول این روایات هم می شود.

اعم بودن عنوان طعن

طعن گاهی با استحضاء گاهی با همین فحش یا چیز دیگری است، عنوان طعن هم مثل عنوان اهانت



است که عنوان اعمی است، که یکی از مصادیقش صبّ می شود، این هم حالا می شود به آن اضافه کرد که البته باز هم ممکن است یک یا چند عنوان دیگر هم داشته باشیم، ولی این سه چهار عنوان مهم بود، یک: ظلم دو: اهانت و تحقیر و سه: طعن ایزاء هست که حالا ایزاء با آن ها فرق داشت کاملاً منطبق نبود ولی بقیه آن ها دیگر عناوین عامه و جنسی هستند که یک نوعش صبّ می باشد، این تکمله ای بر بحث قبل بود، به این ترتیب بحث شد دلیل عقل پنج آیه، چهار گروه روایات عامه که قواعد عمومی بود، بعد از اینها رسیدیم به روایات خاصه، روایاتی که دیگر بحثی نداریم که یک چیز کلی قاعده ای عمومی بگوید: یکی از مصادیقش صبّ باشد نه روایاتی که در خصوص صبّ وارد شده که گفتیم روایاتی که در خصوص صبّ وارد شده در دو جای وسائل آمده، دیروز آدرسشان را دادیم.

ادامه ی روایات خاصه

حالا ادامه ی این روایات خاصه، بخشی از این روایات خاصه در باب ۱۵۸ ابواب احکام عشرت بود همان طور که دیروز عرض کردیم این ها را این بخش، بحث دیگر در مکاسب هم هست این روایات یک تعدادی البته آن روایات فحش و این ها نیست، ولی این بخش روایات که عنوان صب دارند این جا آمده که این روایات خاصه تعدادی اند که همین طور به ترتیب در این باب و آن باب ملاحظه می کنید بعضی عنوان صب دارند و بعضی عنوان فحش و بعضی عناوین دیگر دارند، حالا این روایاتی که ابتداء می گوئیم که عنوان صب دارند روایت اول که روایت معتبره بود ملاحظه کردید، البته این روایت اول را مرحوم شیخ انصاری از یک نسخه ای از وسائل نقل کرده که این با آن که در اینجا است فرق دارد؛ چون نسخه ی مشکلداری بوده او به زحمت افتاده، دیگرانی هم به زحمت افتادند که جمله را معنا کنند. ۱. روایت اول ولی نسخه ی معتبرش همین است که: و وزره و وزر صاحبه علیه، وزر از خودش و وزر رفیقی که او را به این فحش انداخت، هر دو برمیگردد به او و این مطلب هم درست است چون او مسبب این بوده که با فحش او دیگری هم به این عداوت فحش افتاده است و مشکلی ندارد، حالا برای بررسی بیشتر بر آن نسخه ی دیگر انشاء الله در خود مکاسب هست می توانید ببینید، این روایت اول بود که دلالت بر حرمت داشت، سند هم معتبر بود.



۲. روایت دوم

روایت دوم باب هم باز سند معتبری دارد و به همین سند هست، عن ابن محبوب عن هشام بن سالم عن ابی بصیر عن ابی جعفر (ع) قال: ان رجلا من تمیم عطا النبی (ص) و قال اوصنی از قبیله ی بنی تمیم کسی آمد و از حضرت درخواست یک نصیحتی کرد، فکان فی ما اوصی، در جمله ی آن و ضمن آن توصیه های حضرت این بود که لاتصب الناس و تکسب العداوة، بعضی نسخ دارند و تکسب العداوة بعضی هم دارند و تکسب العداوة لهم، فرقی نمیکنند این روایت هم دارد نهی میکند مردم را صب نکنید چون موجب می شود که عداوت برای آنها پیدا شود، یعنی در دل آنها نسبت به شما دشمنی پیدا شود، صب موجب گسترش عداوت و... می شود، این روایت هم از نظر سند معتبره، دلالت هم معتبره،

۱،۲. فرق این روایت با روایت اول

روایت قبلی هم مطلق بود، یتصابان مسلم باشد یا مؤمن باشد، مطلق بود این هم همین طور است، میگوید: لاتصب الناس، اصلا مطلقه یعنی حتی غیر مسلم را هم میگیرد و فتکسب العداوة لهم که البته این فتکسبوا العداوة لهم قاعدة دیگر جزء حکمتها می شود چون می تواند این تکسب العداوة علت باشد و می تواند حکمت باشد مثل خود آن آیه شریفه که گفتیم دو احتمال دارد که لا تصب الذین یدعون من دون الله فیصب الله عدواً و غیر علم می گفتیم فیصب الله می تواند حکمت باشد و می تواند علت باشد، این جا هم می فرمایند که نهی دارد، لاتصب الله، بعد می فرمایند: تکسب العداوة لهم، که دشمنی در میان مردم رواج پیدا می کند این اگر علت باشد آن صب هایی که موجب عداوت نمی شود، نمیگیرد، ولی اگر حکمت باشد، فقط حکمت است اطلاقش سر جای خودش هست این دو احتمال در بابش هست ولی ظاهرش این است که این نوع چیزهایی که در روایت آمده جزء حکم حکمه والا صب بما هو صب حرام است نه این که حالا حکم دائر مدار حکمت باشد و علت باشد در هر حال این هم سند معتبر و دلالتش هم که اینجا نهی است و متعلقش ناس می باشد.

بینیم که در اینجا لاتصب الذین الناس، مطلق هم هست، البته ما مواردی داریم که از غیر مومنین ها و غیر مسلم که گفته می شود آن جا مانعی ندارد منتهی آن دلیل خاص میخواد، این مطلق است، این بحث غیر



مسلم در این چیزها ما چون مراجعه کردیم در بحث غیبت آن جا مفصل بحث شده ما آن جا بحث عمومی راجع به کل این حقوق غیر مسلمان که انشاء الله در بحث غیبت خواهیم کرد ولی حالا یادمان باشد که اینجا به اطلاقی هم داریم.

روایت سوم: وعن هم الاحمد عن الحسين بن سعيداً فضالة بن ايوب عن عبدالله بن بكير عن ابي بصير اين هم معتبر است، حالا روایاتی که در روایات خاصی صب غالباً معتبر است الان این روایت هم سند خیلی خوبی دارد که باز این امام باقر نقل میکند که پیغمبر فرمودند: صباب المومن فسوق، صباب همان مصدر صب، صب یصبُ صب و صباب هر دو تا میآید، صب مومن فسوق، نوعی فسق است، وقتاله کفر واکل لحمه معصية و حرمت ماله کحرمت دمه، که این اکل لحمه معصیه در اینجا منظور غیبت، که آن وقت می گویند صبش فسق است، قتالش کفر است، غیبتش معصیت و حرمت مالش مثل حرمت خون او که این جا صواب المومن فسوق آمده، این هم دلالتش و سندش معتبر است، دلالتش هم بر حرمت به این است که میگوید: صب المومن فسق و فسق ظهورش در حرمت است، البته ممکن است یک جائی بایک قرینه ای مثلاً فسق در غیر حرمت یک مکروه مؤکد هم به کار برود ولی اصل ظهور اولیه اش این است که حرام باشد.

۴. روایت چهارم

روایت چهارم باز همان است که در چهار روایت این جا آمده که: علی بن ابراهیم عن ابی النوفلی عن السکونی عن ابی عبدالله (ع) باز امام صادق می فرماید که پیغمبر اکرم (ص) فرمود: صباب المومن کالمشرف علی الهلکة کسی که صب مومن می کند، این مثل کسی است که مشرف بر حرکت در آستانه ای هلاکت و نابودی است.

۴. الف. روایت چهارم به لحاظ سندی

این روایت هم مثل آن روایات یک بحث سندی دارد و یک بحث دلالی، بحث سندی این روایت، اجازه دهید که حالا ما واردش نشویم، چون چند بار گفتیم البته باز هم یک مجال دیگر ای هم باشد یک مقدار در بعضی نکات اضافه عرض می کنیم در این سند علی بن ابراهیم عن ابی النوفلی عن السکونی، سند با



همین چهار نام، شاید هزار روایت ما داشته باشیم شاید هم بیش تر و علی بن ابراهیم عن ابی آن دوتای اول باز در صدها روایت داریم، آن عن النوفلی عن السکونی هم باز در صدها روایت داریم، این چهار نفر علی بن ابراهیم ابی یعنی: ابراهیم بن هاشم علی بن ابراهیم، پدرش ابراهیم بن هاشم نوفلی و سکونی این چهار نفر تک تکشان در خیلی روایات آمده است، دوتائی علی بن ابراهیم و پدرش باز در خیلی روایات آمده است، دوتائی نوفلی عن السکونی باز در خیلی روایات آمده است، چهار تائی هم باز در خیلی روایات آمده است، این چهار تا از آن استوانه هائی هستند که خیلی حدیث دارند، هر یک از این چهار نفر تک تکشان دهها و صدها روایت دارند دوتائی علی بن ابراهیم عن ابی، باز صدها روایت است، دوتائی نوفلی عن السکونی باز هم صدها روایت است، چهار تائی هم به این شکل است که اینجا آمده است، به همین تسلسل چهار نفری این هم در خیلی از روایات است، تک تک دوتا دوتا و چهار تائی و لذا این سلسله افرادی هم که در سلسله سند کثیری از روایات است و شاید می شود تعبیر کرد یکی دو سه هزار روایت وارد شده، روی این ها علی بن ابراهیم هیچ بحثی نیست، اما آن سه نفر هر کدام به بحثی دارند، علی بن ابراهیم شخصیت کاملا معتبر و جا افتاده است که همین جا مدفون است و توثیق شده هست و خیلی واضح است، همه هم توثیق کردند، اما پدر ایشان و نوفلی این دوتا محل بحث اند از این جهت که توثیق خاص ندارند.

طرق تصحیح کسانی که توثیق خاص ندارند

طریق اول

چگونه می شود این هائی که توثیق خاصی ندارند، تصحیحشان کنیم، سه چهار طریق است که سه طریقش الآن ذکر میکنم: یکی این است که بگوئیم این ابراهیم بن هاشم نوفلی هر دو در سند تفسیر علی بن ابراهیم آمدند و کسی که اسمش در تفسیر علی بن ابراهیم بیاد، توثیق عام دارد، توضیحش در جای خودش حتما شنیده اید .

طریق دوم

راه دوم این است که بگوئیم هر دوی این ها یعنی ابراهیم بن هاشم پدر علی بن ابراهیم و نوفلی در رجال



کامل الزیارات قرار گرفتند که این هم توثیق عام است.

طریق سوم

راه سوم راهی بود که مرحوم آقای تبریزی میفرمودند که: رجال مشهور برجسته در میان اصحاب، عدم قدح کافی است برای این که ما اعتماد کنیم، لازم نیست توثیق شده باشند، همین که شخصیت‌هایی در این حد از شهرت و با این عظمت قدحی درباره‌ی آنها وارد نشده است همین کافی است برای این که آنها را بپذیریم. این نظر آقای تبریزی که می فرمودند که این دونفر از باب این که از اجلاء اصحابند و لم یرد فیه قدحٌ فیعتمد علیهم، این هم یک راهی دیگر است. حالا یکی دوراهی دیگر هم وجود دارد که آنها هم در جای خود شگفته می شود.

به هر حال این دونفر با یک شکل توثیق عامی چیزی از این قبیل باید درست شود، ابراهیم بن هاشم و نوفلی توثیق خاص ندارند باید با قاعده‌ی عامه‌ای این‌ها را توثیق کرد، سکونی هم البته توثیق خاص دارد منتهی اشکال سکونی این است که امامی نیست، البته معمولاً می گویند لازم نیست امامی باشد، همین که موثق است برای خبرش کافی است و لذا علی بن ابراهیم و سکونی، علی بن ابراهیم کاملاً بی اشکال است، سکونی هم حالا خیلی مشکلی ندارد؛ چون توثیق خاص دارد و لو آن که عامی است و غیر امامیه اما آن دو نفر با یکی از آن راه‌ها باید اصلاح شوند، این اجمالی از این سند حالا تفصیلهای بیش تر، گاهی بخشی رو قبلاً گفتیم حالا ممکنه بیش تر هم به وقت‌هایی به فرصت بهش پردازیم، این به لحاظ سند و جهت سندی.

۴.ب. روایت چهارم به لحاظ دلالی

اما جهت دلالی این روایت برخلاف روایات قبل در دلالاتشان بر حرمت ممکن است کمی تحمل باشد چون دارد که صب المومن کالمشرف علی الهلکه می گوید دشنام دهنده‌ی مومن مانند کسی است که در آستانه‌ی هلاکت است، اینجا هم کاف دارد می گوید مثل این هم تازه اگر کاف نبود مشرف علی الهلکه یعنی: در معرض هلاکت، نفرموده که صباب مومن هالک، میگوید: مشرف، مشرف هم نمی گوید، می گوید کالمشرف علی الهلکه و لذا با توجه به این که این طور تعبیری آمده است و این تعبیر در مکروهات هم



خیلی رایج است و هلاکت را اگر نسبت داده بود، مثل فسق هلاکت، یا آن چیزی که دیروز می گفتیم: عدو خدا یا چی از این قبیل چیزها هر محاربه الله آنها خودش اطلاقش ظهور در حرمت داره چون میگوید محاربه اما این نمی گوید که اینها هالک است، میگوید: کالمشرك علی الهلکة ولذا چون اسناد قطعی هلاکت به آن نداده است، این ظهور در حرمت نمیتواند داشته باشد، بیش تر به تنزیه می خورد البته با حرمت هم قابل جمع است منتهی اگه تنهائی بود، بعید بود بشود حرمت از او استفاده کنیم ولی این جا البته چون جائی ادلهی دیگر دارد به قرینهی آنها حمل بر حرمت می شود باقرینهی روایات دیگر این را حمل بر حرمت می کنیم، به تنهائی دلالت بر حرمت نمی کند این هم روایت چهارم.

نکته

نکتهی دیگر این است که صباب را اگر ما مبالغه بگیریم آن وقت ممکن است بگوئیم که مبالغه و تکرر صب در واقع مذمت شده نه اصل او، مگر این که بگوئیم این صیغه مبالغه نیست یا در این جاها آن عنوان مبالغه ای اش الغاء می شود که این هم مصداق دارد.

۵. روایت پنجم

روایت پنجم این باب حالا از آن طرفش، من كف عن اعراض الناس اقاله الله نفسه يوم القيامة، آن بحث کلی دیگری است که زبان و حفظ کردن آنها که آن ربطی ندارد، این چهار روایت در اینجا است که عنوان صب در آن آمده بود و دلالت اینها در مجموع سندها معتبر و در مجموع دلالت اینها بر حرمت کاملا واضح است و تردیدی هم در آن نیست، صب را معنا کردیم، همان مفهومی که قبلا صحبت شد، بنابراین، علاوه بر آن دلیل عقلی و پنج آیه و چهار گروه قواعد عامه و روایات عامه که حالا سه تا تام بود، این چهار روایت خاصه هم دلالت بر موضوع می کند با یک دلالت خوب و مناسب و اما روایات دیگری که در این جلد نیست، در جلد یازده آمده است، یازده بیست جلدیانی در کتاب جهاد، جلد یازده، کتاب جهاد، ابواب جهاد آمده است، نفس باب هفتاد و یک، در این باب روایاتی باز آمده است که به طور خاص به بحث ما می تواند اشاره داشته باشد، آن چهار روایت از آن باب آن جا بود، در واقع این روایت اول می شود در شماره که در بیارید، پنجمین روایت از روایات خاصه می شود، منتهی از پنجم به بعد دیگر عنوان



صب نیست، بلکه عنوان فحش است، این روایت اولش که پنجمین روایت در این ترتیب می شود، این است: محمد بن یعقوب عن محمد بن یحیی عن احمد بن محمد بن عیسی عن بن فضال عن ابی المعصی عن ابی بصیر عن ابی عبدالله (ع) قال: من علامات شرک شیطان الذی لا یشکّ فیہ ان یکون فحاشا لا یباری ما قال ولا ما قیل فیہ .

۵.الف.روایت

پنجم به لحاظ سندی و دلالی

در این روایت هم تبعا حالا دوبحث است: یک بحث سندی است که سند معتبر است، این سند خیلی متقن و معتبری است، بحثی نداریم واما از حیث دلالت در این روایت چند نکته و مطلب هست که باید عرض کنیم، یکی خود مفهوم فحش است، این بحثی که این جا می کنیم بقیه روایات دیگر را شامل می - شود.

۵.ب.معانی فحش

معنای اول و دوم

فحش در لغت: در اصل لغت فحش به معنای چیز آشکار بوده ، فاحش یعنی: چیز آشکار و روشن، این یک معناست، بعد معنای دومش آمده است در امور قبیحه ای که آشکار است، یعنی امور قبیحه ای آشکار، یعنی گناهان و اموری که قبح دارد و در آشکار و علناً انجام می شود پس آن آشکاری مطلق معنای اول بود، این آشکاری گناه و آلودگی و قبیح بود اینم معنای دوم بود.

معنای

سوم

معنای سوم: گاهی آن آشکاری دیگر کنار می رود، فحش و فحشا یعنی: گناه و معصیت، گاهی هم فحشا و فحش در اصل معصیت بکار می رود و لو آن که حالا آشکار نباشد، اینم معنای سوم.

معنای چهارم

معنای چهارم: این است که گاهی فحش به معنای گناهان بزرگ بکار می رود؛ چون بزرگ بودن موجب آشکاری هم می شود، به گناهان بزرگ می گویند، البته ولو آن که آشکار نباشد ولی عظمت گناه موجب می شود که به نحوی بگوئیم گناه آشکار یعنی فحشاء و فحش بر آن صدق می کند.



معنای پنجم

معنای پنجم: کلام قبیح است که به دیگران گفته می شود، کلام قبیح که به سخنان زشت و ناپسند می گویند

معنای ششم

معنای ششم: در واقع که به این معنای پنجم که کلام قبیح می گوئیم این کلام قبیح خصوص صب نیست،

یک چیزهای دیگری هم که قبیح است ولو آن که در آن دشنام نیست، کلمات زشتی میگوید که در آن

دشنام نیست، کسی بد نمی گوید یا اگر هم به کسی بد می گوید، صب نیست، یک عنوان های دیگری بر آن

صادق است مثلاً: همزه طعن است ولی صب نیست آن ها را میگیرد، معنای ششم این است که فحش به

معنای کلام قبیحی باشد که در حقیقت به دیگری گفته می شود و نسبت بدی که به دیگری داده می شود

این نظیر همان معنای صب.

پنج شش تا معنایی است که برای این فحش می شود برشمرد. حالا بعضی را به صراحت در لغت گفته اند،

بعضی هم جزء تحلیل ها و استنباط های ما از لغت است این شش تا معنایی است که می شود برای فحش

آورد. کلام قبیح که می گویند به لحاظ این که کلام آشکاره به آن فحش گفته می شود، فحش البته اصل

این که به سخن گناه آلود فحش و فحشاء گفته شده است، این علتش این است که کلام اصلاً چون آشکار

است به آن گفته شده است، سرش همان آشکار بودنش است. در این روایات این باب قرائن خیلی به

وضوح جمع است که آن چهار معنای اول نیست آن ان الله یامر بالعدل والاحسان و ینهی عن الفحشاء و

المنکر و البغد ینعمکم به لعلکم تذکرون، فحشاء که بکار می رود معمولاً همان معنی قبلی یعنی گناهان، که

گناهان گاهی فحشاء است البته گناهان در واقع جنسی آن ها هم بر او اطلاق می شود که حالا آن باز

خودش به معنای دیگری می شود این جا که

فحش و فحاش این ها می آید، ظاهرش همان معنای پنجم یا ششم است، منتهی این روایات را اگر معنای

پنجم بگیریم و بگوئیم فحش و فاحش و فحاش این ها مقصود کلام قبیح، مطلق کلام قبیح است ولو صب

نباشد چون کلام قبیح انواعی دارد یک نوعش صب است، آن وقت این روایات هم می شود مثل روایات

ظلم، مثل روایات طعن، مثل روایات ایزاء یا اهانت و تحقیر، یعنی می شود جزء روایات عامه ای که یک



مصادقش صب است، یعنی می رود تو آن بحث سابق ما، اما اگر معنای ششم بگیریم و بگوئیم فحش که الآن هم ما می گوئیم خیلی وقتها فحش که می گوئیم یعنی: صب دشنام، یک معنایی که تو فارسی الآن خیلی این رایج است حالا این این را رواج داده و به این معنا اگر بگیریم آن وقت این جزء روایات خاصی صب می شود ما الآن این معنای ششم را گرفتیم، در عداد روایات خاصه داریم اینها را میخوانیم ولی در عین حال احتمال هم دارد که معنای پنجم باشد، یعنی مطلق است، که مطلق کلام قبیح باشد، مثلا: کذب هم می تواند بگیرد، چیزهایی این طوری که دروغ است، افتراء به دیگری، بهتان به دیگری، غیبت به دیگری اینها را هم میتواند بگیرد. او که باشد آن وقت عام می شود که یک مصادقش هم صب است،

۵. ج. نکاتی بر

نکته

روایت پنجم

اول

پس روشن شد که شش هفت معنا برای فحش است که در این جا آن معانی کلامی اش مقصود است نه مطلق گناهها یا چیزهای دیگر یعنی آن کلام گناه آلود و قبیح، منتهی اگر بگوئیم مطلق کلام آلوده و قبیح هست این روایات در گروه سابق می رود یعنی جزء قواعد عامه می شود و گروه عامه ای که مصادیق متعدد دارد یک مصادقش هم صب می شود و می شود این را آن جا بیاورند، می شود هم معنای ششم بگیریم که نه خصوص آن که وصف و اشخاص و اوصاف اهانت آمیز که بگوید حمار کلب و... همین که معنای صب دارید اگر خصوص معنای ششم بگیریم، آن وقت دیگر این امر فحش می شود مساوی با صب و می آید در روایات خاص پس این دو تا معنا اگر انتخاب شوند آن وقت وضع اینها مشخص می شود که در گروه روایات عامه هست یا در خصوص این گروه روایات ویژه و مخصوص صب می آید و هر یک از اینها احتمال دارد، گرچه ممکن است قرائنی آدم پیدا کند بر این که مقصود همان ششم و خصوص صب است ولی از آن طرف هم ممکن است عموماً را داشته باشیم به خصوص در لغت همان کلام قبیح دارد نه صب و لذا شاید همین طور معنا کنیم، در گروه قبل برود، به هر حال این یک روایت است، این یک نکته هست در این روایت در هر حال دلیل بر بحث ما هست، منتهی بنا بر یک احتمال عام است،



شماره هفت: ۲۱۳۶

این جا را هم می‌گیرد، بنابر یک احتمال مطلق و عام است و این جا هم مصداقش بنابر احتمال دیگر، نه اصلاً در خصوص صب این فرقی نمی‌کند، در هر حال صب داخل در فحش هست، این یک نکته در دلالت است.

نکته دوم

یک نکته هم این که دلالت این بر حرمت است، این هم بعید است یعنی بر اساس اطلاقات دلالت بر حرمت می‌کند؛ برای این که می‌گوید: من علامات شرک شیطان، این شرک شیطان همان و شارک فی الاموال والاولاد است که می‌گوید: شیطان شریک شما می‌شود، در هر چیزی که بگوئیم این جا شیطان شریک است و دخالت دارد، ظهور اطلاقی اش حرمت است، البته شرک شیطان تعبیری است که در بعضی از مکروهات هم باز هم به کار رفت این نیست که حتماً مختص به محرّمات باشد، ولی اطلاقی و ظهور اولیه اش این است که کار حرامی است که شیطان در او دخالت کرد، اگر کسی این اطلاق را نپذیرد و بگوید: زیاد در این مکروهات هم آمده است، ما ادله‌ای دیگر باز داریم ولی ظهورش همین است.

نکته سوم

نکته‌ی سوم، همان نکته‌ای است که آن جا ما نگفتیم این جا هم بگزارید ببینیم که «کان یكون فحاشا لا یبالی ما قال و لا ما قیل فیه» این مطلق فحش را نمی‌گوید، اولاً: فحاش می‌گوید که مبالغه هست و بعد هم می‌گوید قید داره لا یبالی ما قال و لا ما قیل فیه آدم بدزبانی که اصلاً لا یبالی است و اصلاً غمش نیست که چی بگوید، چی بر او بگویند، هم چیزی می‌گوید برای دیگران و هم هر چه به او بگویند، برایش مهم نیست، این فحاش بود و قید بعدی مخصوص مطلق بد زبانی یا صب را نمی‌گوید، بلکه یک بد زبان معتاد و بی‌غیرت را می‌گوید نه مطلق، آن وقت ممکن است بگوئیم شامل بحث مطلق صب و مطلق فحش نمی‌شود. این هم بحث سوم بود و سوالی که در اینجا وجود دارد که این نکته درست است مگر این که کسی بگوید این نوع روایاتی که مثلاً همزه و لمزه می‌گوید، مبالغه هست، ولی در اینجا القاء خصوصیت از کثرت می‌شود و خود نفس آن مبدا فعلی، مبالغه‌اش مبالغه‌ی در معصیت است، نه این که مبالغه‌اش معصیت می‌شود، این که او در عرف طلب می‌شود از این مبالغه‌ها و توصیف‌ها این نیست که مبالغه موجب معصیت هست، ظاهرش این است که مبالغه‌ی در معصیت مذمت شده است یعنی معصیت



بودن اصلش هم مفروض است. این هم ممکن این طور جواب دهیم، ولی به هر حال این بحث دیگر است که در این جا است. این هم سه تا مطلب در این روایت بود.

لحاظ فنی و دلالتی این روایت می گوید که فحاشی این طوری است، حالا اگر کسی «لایبالی ما قیل فیه» فقط هست، ولی فحاش نیست، برای دیگران هم مبالات دارد و چیزی نمی گوید، فقط راجع به خودش آدم بی غیرتی است، غصه نمی خورد، او نمیتواند مشمول این باشد؛ چون این روایت جمعی را می گوید، مجموع قیود که باشد، مشمول آن است، آن هم چیز خوبی نیست ولی این کاری به آن ندارد
روایت ششم

روایت بعدی این باب: «وعنوا عن احمد عن علی بن حکم عن ابی جمیله یرفع» این مرفوعه هست و سندش مشکل دارد، ولی دلالتش بر حرمت از آن بهتر است. روایت این است: «ان الله یرفض الفاحش المتوحش» خدا فاحش و متوحش را زشت می دارد

۶. الف. بهتر بودن روایت ششم از روایت پنجم از حیث دلالت

۱. این از دو جهت دلالتش بهتر از آن است، یکی این که: «یبغض» عبور در حرمتش قویتر و ۲. این که فاحش دیگر مبالغه نیست، آن دو اشکالی که آن جا به ذهن می آمد، از نظر دلالت در این نیست، دلالتش واضح تر است، آن دو شبهه در این دیگر منتفی است اما سند این البته معتبر نیست.

متوحش در ظاهر دو احتمال در او هست، یکی این که: متوحش که می گوید، همان تاکید بر آن است، فاحش متوحش یعنی: آن که فحش می دهد منتهی با دو بار، یکی این که متوحش یعنی آن که فحش را شنونده است، فحش می پذیرد، همان «لایبالی ما قیل فیه» که روایت بعدی که روایت سوم می شود: «عن احمد بن محمد عن محمد بن سنان عن بن مسکان عن حسن ثقیل قال: قال ابو عبدالله من الفحش والبذا والصلاة من النفاق» این روایت از نظر سند باز مشکل دارد؛ برای این که محمد بن سنان بحث های زیادی راجع به آن شده ولی در مجموع معمولاً ایشان را معتبر نمی دانند و البته راجع به «محمد بن سنان» چند بار مراجعاتی از قدیم داشتند ولی این نظر نهائی را در مورد او هنوز نگفتند ولی به هر حال محل بحث است. آن «حسن ثقیل» الآن یادم نیست که توثیق می شود یا نمی شود، مراجعه هم نکردم، باید ببینیم.



۶. ب. روایت ششم از حیث سند ودلالات

معنای بذاء

به هر حال این روایت از حیث سند خالی از ضعف نیست و اما از حیث دلالت این جا دارد «الفحش والبذاء و سلاطه» فحش را معنا کردیم، «بذاء» را هم معنا می‌کنیم، حالا در روایات دیگر «بذاء و بذاء» با ذال بذاء، بذاء اسم فاعلی‌اش، هم صفت مشبیه‌اش، هم بذی‌ء این از ماده ی بذاء می‌آید که بذاء آمده «الكلام القبیح» همان که فحش در معنای پنجم و ششم می‌آمد رو کلام قبیح، بذاء دیگر خیلی معانی دیگری ندارد، اصلا بذاء در لغت می‌گویند: کلام قبیح بذی‌ء هم کسی که حرف بد می‌زند، منتهی بذاء این دو احتمال پنج و شش آن جا در این هست که بذاء بگوئیم، مطلق کلام قبیح یا مقصود همان صب است که در این معمولا مطلق کلام قبیح آمده است، این بذاء بود.

معنای سلاطه

بعدهش هم «سلاطه» دارد، با «طاء سین» سلاطه از سلط، در لغت یعنی: زبان دراز، کسی که زبان طولیلی دارد، آن وقت این هم گاهی به مطلق زبان درازی بکار می‌رود، گاهی همچون زبان درازی به معصیت کشیده می‌شود، یعنی زبان درازی که با زبانش گناه می‌کند، زبان را به گناه باز می‌کند. دیدید که تو فارسی گفته می‌شود، تو عرف ما، تو جای دیگر یک زنی که مثلا بی‌حیا و... باشد می‌گویند: سلیطه، که اصلش از همین زبان درازی بوده، شاید هم اصل این معنا علتش این باشد که سلط به معنای همان قدرت و سلطه و... می‌آید، ولی زبان دراز مثل این که بر آدم مسلط حاکم بر انسان است زبان بر آدم حاکم است، دیگر آن وقت زبانی که کنترل نشده باشد این نوعی حاکمیت بر انسان دارد. احتمالا از ائذی اسناء آمده باشد، به هر حال سلاطه هم زبان درازی مطلق یک معنایش هست و زبان درازی به گناه و تباهی و آلودگی که ریشه لغوی‌اش در این جا همین معنای دوم است. استماع مثل

غیبت و... است، دیگر استماع به صیف یعنی آدم بنشیند در جائی و صب را بشنود، این ممکن است

بگوئیم اشکال دارد، حالا باید بحث کنیم، دیگر این آن رو می‌گوید. این هم پس

مفهوم بذاء و سلاطه هست جهت دیگر هم در دلالت این روایت این است که می‌فرماید این‌ها از نفاق،



شماره شصت: ۲۱۳۶

این هم ظاهرش حرمت است، آن وقت که می گوید: نفاق یعنی یک چیز بدی است دیگر بدی هم بنا بر اطلاقی اش حرمت است، البته اینها همه ظهور اطلاقی حرمت را دارد، پس روایت دو و سه این باب سندش اشکال داشت ولی دلالتش خوب بود.

روایت بعدی چهارم است، که: «عن احمد بن محمد عن علی بن نومان عن امر بن شمر عن جابر عن ابی جعفر (ع) قال: قال رسول الله (ص) ان الله یبغض الفاحش البذیء السائل الملحف» این جا سندش هم معتبر است و دلالتش هم خوب است، «ان الله یبغض الفاحش البذیء بذیء» با «فاحش» در این جا تقریباً یکی است، دیگر بد زبان و اینها است و «السائل الملحف» آن کسی است که گدائی است که اصرار می کند برای این که چیزی بگیرد، ظاهراً مقصود آن است، البته این دوتا مطلب است، یکی: این که فاحش بذیء که مربوط به زبان است، یکی هم سائل ملحف است که یک مطلب دیگری است، جمعش مقصود نیست، بلکه جدا جدا مقصود است و ظاهرش هم بغض و حرمت است، البته در «سائل ملحف» ممکن است قرائن و دلائل ویژه ای داشته باشیم که آن مکرواست نه حرام؛ آن دلیل دارد.

سیاق در این جاها قرینه نیست، آن ظهور اطلاقی را می گیریم و هر موردی که قرینه ای خاصه دارد از آن او را بیرون میبریم، سیاق را قرینه نیست و کم له من نظیر، که در یک سیاق آمده است، ظهورش هم حرمت است، حالا دو تا سه تا یکی موردش هم باید قرینه ویژه و خاصه ای حمل بر کراهت شده این فراوان داریم.

روایت پنجم

روایت پنجم «و عن علی بن ابراهیم عن ابی عن بن عمیر عن بن اوذینه عن زراره»، روایت چهارم معتبر بود، روایت پنجم از نظر سند معتبر است «عن ابی جعفر قال: قال رسول الله (ص) لعایشه: یا عایشه ان الفحش لو کان مثالا لکان مثال سوء» به عایشه می گوید: اگر فحش و بدزبانی تجسم پیدا کرد و صورت پیدا می کرد، یک صورت زشتی بود، صورت این اگر تجسم پیدا کند تجسم بدی است، که این در قیامت این تجسم پیدا می شود و به یک صورت زشتی مشهور می شود. روایت معتبر است، دلالتش هم تجسم بد برای گناه است، بیش تر مناسب است، گرچه حالا مکروهات هم ممکن است تجسم بد داشته باشد، اینها



همه ظهور اطلاقی دارد.

روایت ششم

روایت ششم از حیث سند و دلالت

و روایت بعدی ششم است، که «و عن الحسين بن محمد عن مهلي بن محمد عن احمد بن محمد عن بعض رجال» این روایت مرسل و ضعیف هست و حال «قال» این جا دو اشکال دارد، یک دو سه اشکال دارد، هم تو روایتش افراد ضعیف اند، هم مرسله هست و هم این که دارد «قال قال» چه کسی گفت مضمهره هست معلوم نیست کی می گوید، در روایت هم رجال ضعیفی در سندش می باشند، هم مرسله اند و هم مضمهره، البته مضمهره در مثل مضمهره ی زراره و محمد بن مسلم و... رجال بزرگ و صحابه ی بزرگ، وقتی که مضمهره باشد که بگوید «قال» و این که فاعلش کی بود، این جا می گویند جلالت و شانسان اقتضاء می کند که دارد از امامی نقل می کند ولی این جا معلوم نیست کی نقل کرده است، این ها از اجلاء نیست که آدم اعتماد کند و بگوید «قال» او یعنی «قال صادق، قال باقر(ع)» و لذا این روایت همان «مهلي بن محمد و...» غیر موثق است، هم بعضی رجال دارد که مرسله هست، دو سوم هم مضمهره ای است که قرینه ای نیست که بگوئیم گوینده ی آن سخن امام است، قرینه هم این است که آن راوی، راوی برجسته ای باشد که آدم مطمئن است که او از غیر امام نقل نمی کند، این روایت هم این است که «من فحشا علی اخیه مسلم نزع الله من برکته الرزق و وکله الی نفسه و افسد علیهم معیشته» کسی که بر برادر مسلمانش، این جا مسلم هم دارد که اگر بد زبانی کند یا دشنام دهد، بنابراین دو احتمال خدا برکت روزی اش را می گیرد، او را به خودش واگذار می کند و معیشتش را بر او فاسد می کند، یعنی زندگی اش را چنین می کند، این روایت «و کله علی نفسه» ممکن است اگر آن برکت رزق و افضل معیشت است از همان جائی است که می گفتیم یک نهی نیست ولی عواقب دنیوی برای یک کاری ذکر می کند، ذکر عواقب دنیوی این دلالت بر حرمت نمی کند که بگوید این آثار بد دنیائی برای یک عملی است نهی نکند، بگوید اثرهای بد دارد گفتیم ممکن است این دلالت بر حرمت نکند، اما آن «و کله علی نفسه» اگر «وکل علی نفسه» دنیائی باشد، همین حکم رو دارد ولی اگر اخروی باشد یا مطلق باشد، آن وقت دلالتش ممکن است بگوئیم دلالت بر حرمت می کند، گرچه حالا در مکروهات می شود بگوئیم که این موجب می شود



موسسه فرهنگ اشراق و عرفان مدرس خارج فقه . آیه الله اعرافی

شماره ثبت: ۲۱۳۶

که به خودش واگذارش کند، حالا این با نظر به حرمتش خیلی قوی نیست، حداکثر این است که یک کراهتی از او بیرون بیاد، این باب و بعضی باب روایات، باب هفتاد و دو، که «تحریم البذاء» است، ببینیم. انشاءالله در یک جلسه ی دیگر ما بحث صب را تمام می کنیم، شنبه انشاءالله. وصلى الله على محمد وآله.

ف